

مرتضی صراف

آئین قلندری

سر تراشیدگان

هزار نکته باریکتر زمو اینجاست نه هر که سر بترشد قلندری داند

«حافظ»

درباره فلسفه ادبیات اجتماعی ایران در اعصار مختلف تاریخ ادبی و اجتماعی ماچندان تحقیق مورد ملاحظه‌ای انجام نشده است. بویژه در خصوص آئین قلندری سال گذشته مقدمه‌ای در این آئین همراه با شناخت معنی و ریشه و اثر آن بیان داشتیم که در مجله ارمان شماره‌های ۱۱ و ۱۲ و شماره دوره سی و نهم آن مندرج است. در آنجا بتفصیل وجوه مختلفی را که در مورد قلندر و معانی و مفاهیم آن که از قدیم تاکنون ابراز شده بود نگاشته‌ام. سرانجام در تحقیق قبلی باین نتیجه رسیدم که قلندریا قلندر از ریشه (کل) بفتح اول و سکون ثانی تواند بود. و شگفت اینست که در سه گروه از واژه‌های پیشین سه معنی متفاوت برخورد نمودم. یکی بمعنی بزرگ و عاقل، دیگر بمعنی مجنون و مجذوب و دیوانه. و سومی بمعنی گروه سر تراشیده که ذکر آنها گذشت، اما از جهاتی هم بستگی صوری و معنوی کامل در میان آن‌ها وجود دارد که در این مبحث بشرح و توجیه آن مبادرت میشود.

در روضه الریاحین مقصد اول ص ۳۸ در ذکر شیخ سهلا ابدال چنین آمده است. «وی از سرخس بوده، پیوسته در خدمت شیخ الاسلام بود از جمله مریدان و از عقلاء مجانبین بوده و صاحب کرامات و فراست... (روضه الریاحین باهتمام دکتر حشمت نوید) ریاض السیاحه نقشبندیه را متفرق سه فرقه دانسته و صاحب طرایق الحقایق درص ۳۵۴ نوشته اورا چنین نقل میکند: «اول جماعتی اند که موسوم به قلندریه اند

ایشان رسوم شریعت ندارند و شریعت را از جمله مقیدات خوانند. طاعت و عبادت بجای نیاورند و نماز و روزه نگذارند و نکاح را حرام دانند و مجرد صوری را واجب و لازم شمارند. اوراد و اذکار را منکر باشند؛ بنگ بسیار بخورند و چرس بسیار بکشند و خویش را دیوانه میدانند. همواره سیاحت نمایند و طریق مسافرت پیمایند، ایام پنجشنبه در روزه را فرض دانند و آنچه بدست آید بخدمت شیخ خویش آرند و اشعار مشایخ که مناسب حال ایشان باشد بسیار خوانند، آزار رسانیدن و انیت نمودن بمخلوقات را گناه عظیم دانند. آن طایفه را با اسلام بغیر اسم مناسبتی نیست و در فقر بجز مشابَهتی نی.

من از بازوی خود دارم بسی شکر که زور مردم آزاری ندارم

و نیز در مصباح الهدایه ص ۱۲۱ چنین آمده است: «و قلندریه کسانی اند بنظر خلق مبالغاتی زیاد ندارند و سعی در تخریب عادات و رسوم کنند و سرمایه حال ایشان جز فراغ خاطر نباشد و اکثراً طاعات و نوافل از ایشان نیاید ازین جهت مشبه بمالامتیّه اند».

و این بیت حافظ نشانه قدرت و مبین کلانتری قلندران است.

بر در میکده رندان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

معانی اول و دوم از عبارت فوق روشن گردید. معنی سوم که شالوده این قسمت را تشکیل میدهد، بتفصیل آورده میشود. عنوانی که باین فصل تخصیص یافته کلی است و محتاج توضیح میباشد. زیرا در طی این بررسی تنها باسرتراشیدن و سروروی ستردن مواجه نیستیم بلکه ابرو و مژگان تراشیدن درجوف آن دیده میشود. برای این طریق موی ستردن در برهان قاطع واژه (دکژده) آمده است: «یعنی کسی که ریش و بروت و مژه و ابرو را درهم تراشیده باشد» از اصطلاحات دیگر قلندران «چار ضرب» است. نوعی از اشغال صوفیان «آندراج» و کنایه از تراشیدن موی ریش

و بروت که بعضی قلندران کنند « آندراج » و « چار ضرب ابدال » نیز همین است « آندراج » .

در چار ضرب ابدال ابرو تراشید از رو

تا هیچکس نگوید بالای چشمت ابرو

(لغت نامه مرحوم دهخدا : بنقل آندراج)

مه تازه گدای شرق و غربست در زیر تراش چار ضربست

زلالی (لغت نامه دهخدا : بنقل از آندراج)

« چار ضرب زدن » کنایه از ریش و بروت و ابرو تراشیدن « آندراج » آئین

قلندران نامعید است . گویند فلانی چار ضرب زده است .

« چار ضرب زده » موی ریش و بروت و ابرو و مژگان تراشیدن که معمول بعضی

قلندرانست .

« فرهنگ ناظم الاطباء »

و نیز در تاریخ فرشته ص ۴۰۵ تا کید شده که قلندران سروریش و سیل و ابروها

را می تراشیده اند .

در « صفوة الصفا » تصریح صریح واضح است که قلندر آنست که جمله مویها

بتراشد و اینست آنچه در ص ۱۷۷ صفوة الصفا میخوانیم .

سر بیازار قلندر برزنم پس بیک ساعت ببازم هر چه هست

شیخ قسم فرمود: قلندر یعنی مجرد که چون از هر چه مادون و ما سوی الله است

مجرد گردد، او را قلندر گویند. و بازار قلندر بازار است که در آنجا عشق خردند و هستی

فروشدند . و عبارت از آثار قلندر که تراشیدن جمله موهاست آنست که از هر چه هست

مجرد شدیم .

و نیز در صفحه ۶۷۰ مقدمه ابن خلدون ، ترجمه پروین گنابادی چنین آمده

است: «... و من از شیخ کمال الدین (اکمل الدین) پیشوای حنفیه که از بیگانگان ساکن مصر بود در باره ابن ملجمه و باجریقی که منسوب به او بود و ابن ملجمه را بوی نسبت میدادند پرسش کردم و شیخ که بطریقت های آنان آگاه و از فرقه معروف به قلندری بود، که ریش تراشیدن را بدعت کرده اند...» و اینست متن عربی آن «کان من القلندریة المبتدعة فی حلق اللحية (مقدمه ابن خلدون ص ۲۰۴)

بجاست قول ابن بطوطه را نیز اضافه کنم. وی در توصیف شهر دمیاط درص ۲۵ سفرنامه چنین شرح میدهد «و خانقاه شیخ جمال الدین ساوای پیشوای گروه قلندریان که ریش و ابروان خود را می تراشد در آن واقع است و در این روزگار شیخ فتح تکروری در آن خانقاه سکونت دارد». سپس در حاشیه همان صفحه می خوانیم که: «ظاهراً ریش و ابرو تراشیدن در میان قلندران از قرن پنجم هجری رواج داشته لیکن چند سالی پس از مسافرت ابن بطوطه پیروان این فرقه در مصر و شامات با مخالفت شدید دولت و فقها مواجه شدند و از تراشیدن ریش و سبیل و ابرو ممنوع گردیدند».

ابن کثیر بغدادی در «البدایة و النهایة» ضمن حوادث سال ۶۶۱ چنین میگوید: «والامر بالزام القلندریة بترك حلق کاهم و حواجبهم و شواربهم و ذلک محرماً بالاجماع، ورد کتاب من السلطان ایدة الله الی دمشق فی يوم الثلاثاء خامس عشر ذی الحجة بالزامهم نبری المسلمین و ترک ذی الاعاجم و المجوس و ان الایمکن احد منهم من الدخول الی بلاد السلطان حتی یتروا هذا الزی المبتدع و من لایلتزم بذلك یعزر شرعاً و کان اللایق ان یؤمروا بترك اکل الحشیشه و اقامة الحد علیهم باکملها کما فتی بذلك بعض الفقهاء...» و ازین عبارت معلوم میشود که استعمال حشیش هم بین پیروان این فرقه شایع بوده است.

(نقل از ص ۲۵ سفرنامه ابن بطوطه - ترجمه دکتر محمد علی موحد)

عبارات فوق در جلد دوم خطط مقریزی در ذیل زوایه قلندریه نیز

ملاحظه میشود .

نکته جالب توجه‌ای که در نوشته ابن کثیر بچشم میخورد اینست : «و تسرك زى الاعاجم والمجوس» مبین آنستکه این فرقه همچنانکه در پیش اشاره رفت پیرو مشرب غیر از عرب بوده و بخصوص که تصریح نموده و آنرا روش و شیوه مجوس و عجم‌ها میدانند و آنها را مبتدع میخواند ، این مطلب در خور کمال توجه و شایسته دقت بیشتر میباشد. سخن مادر باره شیخ جمال‌الدین ساوای پیشوای گروه قلندریان بود. ابن بطوطه در ص ۲۶ سفرنامه زیر عنوان ، چه شد که پیشوای قلندریان ریش خود را تراشید ؟

مینویسد : «میگویند سبب اینکه شیخ جمال‌الدین ریش و ابروان خود را تراشید این بود که او مردی زیبا و نیکو روی بود زنی از اهل ساوه خاطر خواه او شد بطوریکه مکرر بیغام باو میفرستاد و سرراه بر او گرفته اظهار عشق میکرد و شیخ امتناع می نمود و از قبول تمنای او خودداری میکرد: زن چون از اصرار خود نومید گردید عجزه‌ای را برانگیخت که نامه سر بسته‌ای بردست ، در آستان سرائی سرراه شیخ برگرفت و پرسید . « آقا خواندن بلدید» شیخ گفت آری ! عجزه گفت این نامه از پسرم رسیده است میخواهم آنرا برای من بخوانی شیخ پذیرفت و چون نامه بگشود عجزه گفت آقا پسرم زنی دارد که در دالان خانه است اگر لطف بفرمائید و آنرا در کرباس در (هشتی) بخوانید که او نیز بشنود سپاسگزار خواهیم بود. شیخ پذیرفت و همین که پای در هشتی نهاد عجزه در را بست و آن زن که در کمین بود با کنیزان خود بسر شیخ ریخته او را بداخل خانه کشانیدند و زن شیخ را بخود خواند ، شیخ چون دید رهائی میسر نیست موافقت نمود و گفت من حرفی ندارم اما قبلاً جای طهارت را بمن نشان بدهید ، نشان دادند و او آب برداشته داخل طهارتخانه شد و

باتیغ تیزی که داشت ریش و ابروان خود را تراشید و بیرون آمد زن که او را باین وضع دید سخت متنفر گشت و بفرمود تا او را از خانه بیرون کنند. خداوند شیخ را از ارتکاب گناه نگاه داشت و او از آن پس بهمان وضع باقی ماند و پیروانش نیز تراشیدن سر و ریش و ابروان را بین خود مرسوم کردند.

کیمیا

در مملکت بین النهرین و در اعصار تمدن سومری و آکادمی و سپس بابلی و کلدانی طلا ارزش خاصی داشته. ایشان سیستم (واحد زر) در نقود خود برقرار کرده بوده اند. از آنجا که آن سرزمین از این معدن گرانبها خالی است ناگزیر این فلز نایب را بوسیله تجارت از سایر ممالک جهان بالخاصه از مصر و شبه جزیره سینا بزحمت و صعوبت فراوان بدست می-آورده اند. اندیشه تصرف در فلز فراوان و ارزان قیمت مانند مس و آهن و تبدیل آن بصورت فلز کیمیا و گرانبها، مانند زر و سیم از دیر باز در فکر ایشان رسوخ یافته و دواهایی بسیار برای نیل باین مقصود فراهم ساخته و افسونهایی بر آن میدیدند. سنگ اکسیر یا (حجر الفلاسفه) را اختراع کردند که آنرا مایه این صنعت بی زحمت و پرفایده میدانسته اند. مجموعه کتب خرافاتی را که از عصر ایشان شروع شده و تا امروز در غالب ممالک مشرق زمین مانند ایران معمول است و معتقدین و پیروان فراوان دارد علم کیمیا گفته اند. (تاریخ ادیان)